



یکی از رازهای مهم جنگ بین الملل اول

که برای نخستین بار فاش میشود

(۲)

دوشنبه ۷ شوال ۱۳۳۴ قمری = ۲۶ مرداد ۱۲۹۵ شمسی = ۷ اوت ۱۹۱۶ میلادی
تلگرافی از همدان از طرف ژنرال باراتف به سپهسالار اعظم رئیس الوزراء رسید مبنی بر
اینکه بملاحظات سوق الجیشی ارتش امپراطوری همدان را تخلیه میکند اما چندان اهمیتی
ندارد مبادا موجب نگرانی شود .

سه شنبه ۸ شوال ۱۳۳۴ قمری = ۱۷ مرداد ۱۲۹۵ شمسی = ۸ اوت ۱۹۱۶ میلادی
از یزد تلگرام رسید که ژنرال سایکس انگلیسی وارد شد و بدون توقف در یزد و
همراهان خود بطرف شیراز رفت .

پنجشنبه ۱۰ شوال ۱۳۳۴ قمری = ۱۹ مرداد ۱۲۹۵ شمسی = ۱۰ اوت ۱۹۱۶ میلادی
لندن - خبرگزاری رویتر - منابع موثق تأیید میکنند که میان وزراء مختار روس و
انگلیس با دولت ایران راجع به بعضی امور نظامی و مالی موافقت حاصل شده است .

جمعه ۱۱ شوال ۱۳۳۴ قمری = ۲۰ مرداد ۱۲۹۵ شمسی = ۱۱ اوت ۱۹۱۶ میلادی
امروز عساکر عثمانی وارد همدان شدند . اهالی شهر استقبال شایانی کردند و فرمانده
قشون عثمانی به سپاهیان خود توصیه کرد مزاحم مردم نشوند و با ادب و مهربانی سلوک
نمایند .

یکشنبه ۱۳ شوال ۱۳۳۴ قمری = ۲۲ مرداد ۱۲۹۵ شمسی = ۱۳ اوت ۱۹۱۶ میلادی
دولت سپهسالار اعظم بر اثر مخالفت‌هایی که راجع بجواب یادداشت دولت روس و انگلیس
در تهران و ولایات شد و بر اثر سقوط همدان و عقب نشینی قوای روس از آنجا با جبار کنار
رفت و فرمان نصب میرزا حسن خان وثوق الدوله بریاست وزرانی از طرف احمدشاه صادر شد .
این بود وضعیت سیاسی ایران در نیمه اول سال ۱۲۹۵ شمسی مطابق سال ۱۳۳۴ قمری و

* آقای ابوالقاسم کمال زاده مدیر کل سابق اداره کل انتشارات و تبلیغات کشور و
منشی سابق سفارت آلمان در تهران از مردان ورزیده تاریخ و سیاست معاصر

۱۹۱۶ میلادی که بطور اختصار با اطلاع خوانندگان رسیده و اینک خطرناکترین روزهای ورود و توقف مازرفن نیدرمایر نماینده مخصوص اعلیحضرت ویلهلم دوم قیصر آلمان را در تهران می‌نگارد:

یکشنبه اول مرداد ۱۲۹۵ شمس مطابق ۲۲ رمضان ۱۳۳۴ قمری و ۲۳ ژوئیه ۱۹۱۶ میلادی شب بیست و دوم ماه رمضان بعد از افطار در خانه بودیم. عبدالله کردبچه، غلام سفارت آلمان پیش من آمد و گفت: میو (زمر) (۱) شارژ دافر آلمان شما را فوراً خواسته است. سفارت بیاید. من بیدرنک سفارت رفتم دیدم بیدرنک از روی (زمر) پریده است و با کمال ترس و وحشت بمن گفت شما باید بمن کمک کنید و در رفع این گرفتاری هرچه در قوه دارید بکار اندازید. آقای مازرفن نیدر مایر امروز غروب باین جا آمده و پنهان شده است ولی او نمیتواند در سفارت آمریکا بماند زیرا اگر دولت آمریکا از ورود افسران آلمانی بطور محرمانه خبر شود بیدرنک ما را بشکست سفارت آمریکا مجبور میکنند و در اینصورت همه دست بسته بقوای روس تحویل خواهیم شد همانگونه که عاصم بیگ سفیر عثمانی را گرفتند و بردند (۲) اینک بامن بیاید و در اطاق خلوت با خود نیدرمایر گفتگو کنید و چاره‌ای بیندیشید. و بدون تأمل باقی (زمر) دل و جرأت دادم و گفتم من به تنهایی ایشان را بمنزل خود میبرم و پس از دوسه دوازده دیگر بوسیله یکی از محاربه خود بجهت عثمانی میرسانم همینکه به اطاق خلوت وارد شدم مردی را با ریش حنا بسته دیدم در لباس حاجی ایرانی با شال و کمر و عمامه خراسانی که روی زمین نشسته و شمعدانی جلوی خود گذاشته است با لهجه فارسی شبیه افغانی سلام کرد احوال پرسید و آقای (زمر) مرا بایشان معرفی کرد و گفت ایشان منشی سفارت و مورد کمال اطمینان است نیدرمایر بمن گفت اول کاریکه باید کرد این است که من از سفارت خانه آمریکا خارج شوم و بجای امن دیگری برسم تا این دوسه روزه توقف من برای سفارت آلمان موجب ناراحتی و دردسر نشود. من یقین دارم قوای روس و انگلیس بدنبال من هستند زیرا بخوبی مطلع شده‌اند که از افغانستان حرکت کرده و بسوی ایران آمده‌ام در تمام خطه شرق بچشم خود دیدم که چگونه روسها و جاسوسان شان به دنبال گمشده‌ای میگردند اما باور نمی‌کنند من به تهران آمده باشم و چنین می‌پندارند که از جنوب تهران میان قم و کاشان بگذرم تا زودتر خود را بقوای عثمانی برسانم. من در همان عالم جوانی که داشتم و از هیچ چیز نمی‌ترسیدم رهائی این افسر آلمانی را که دشمن دشمن وطن من بود یکی از فرایض دینی و میهنی خود دانستم و باو گفتم این مسئولیت را باین شرط قبول میکنم که شما ابدآبا من چون و چرا نکنید و مرا از آنچه میکنم آزاد بگذارید شخصا هراقدامی را لازم بدانم خواهم کرد اولاً اگر اسلحه کمتری دارید همین جا بشارژ دافر آلمان تحویل بدهید زیرا در تهران اگر زحمتی فراهم شود بهیچوجه نمی‌توان با اسلحه دفاع کرد. حتی اگر ما را کسانی غیر از قوای روس دستگیر کنند میتوان قبل از رسیدن بزندان با طائف الحیل بگریخت و در گوشه و کنار شهر و خرابه‌های خندق پنهان شد. ثانیاً بهیچوجه دفتر یادداشت و روزنامه و حتی پول طلا یا اسکناس زیاد با خود برندارید که در تفتیش بدنی بر گه‌ای بدست نیفتند. فن نیدرمایر از تهور و بی‌باکی من بسیار خوشحال شد و گفت شما مختارید هر نوع صلاح است شروع کنید بعد بایشان گفتم من اکنون میروم و تمهیدات کار را فراهم میکنم و ساعت چهار بعد از نصف شب شما پشت درب مخفی سفارت آمریکا که کنار خندق است حاضر و آماده باشید من از بالای خندق سنگ ریزه بروی شیروانی بام میاندازم بیدرنک درب را باز کنید و بکوجه بیاید و از آنجا با هم حرکت میکنیم. بعد با او خدا حافظی کردم. آقای (زمر) دست مرا فشرد و گفت خداوند شما را حفظ کند و بار سنگینی بدوش گرفته‌اید ولی بدانید این شخص افسری بسیار عالی‌قدر است پس از آنکه کار بخوبی گذشت پرونده اسناد مربوط باورا بشما نشان میدهم تا بدانید او واقعا نماینده شخص اعلیحضرت ویلهلم امپراطور آلمان است و همینکه خواستم با او خدا حافظی کنم پاکتی محتوی بانصد تومان

اسکناس و کیسه کوچکی حاوی مقداری پول نقره بمن داد. من از درب معمولی سفارت آمریکا خارج شدم و بمنزل رفتم همان شب عمومی خود (۳) آقای میرزا یوسف خان مستعیر (مستجری) را از خواب بیدار کردم و محرمانه بایشان گفتم پیش فراوان قوای عثمانی از همدان حرکت کرده و رو بتهران میاندازانجمله يك تن آلمانی است که بمنزل من خواهد آمد شما فردا اول وقت با درشکه بخانه مادر من به قلعه بروید و برای چند روز در آنجا توقف نمائید. باید حتما اول وقت پس از طلوع آفتاب خانه خالی باشد. درب را قفل کنید و کلید را زیر خاک گوشه هشتی بگذارید. من با آن افسریکی دوساعت بعد از طلوع آفتاب بمنزل میائیم. شما ابدادر این چند روز بمنزل سرتزید. بعد از هفت روز بمنزل بیائید اگر من منزل بودم که یکدیگر را خواهیم دید و گرنه کلید در همان گوشه زیر خاک است آنرا بردارید. پس از مراجعت از قلعه اگر من نبودم از من سراغی نگیرید و بسفارت آلمان مراجعه نکنید و عملی انجام ندهید که مردم از نبودن من مظنون شوند. بعد از قدری گفتگوهای خصوصی با طاق خود رفتم و ساعت دو بعد از نصف شب پیاده بخیبان علاءالدوله رفتم و ساعت سه بعد از نصف شب بکنار خندق رسیدم. پس از اینکه قدری روی زمین نشستم و استراحت کردم درست در سر ساعت معهود یعنی چهار بعد از نصف شب، اولین سنگریزه رابه روی شیروانی عمارت مسیو (زمن) انداختم. يك لحظه بیشتر طول نکشید که دیدم نیدرمایر به آرامی درب را باز کرد و روی خاکریز خندق بیلا آمد تسییحی در دست داشت و پیوسته صلوات میفرستاد. از روی خندق بسمت غرب براه افتادیم و پس از عبور از خندقهای بین دروازه یوسف آباد - باغشاه و قزوین و گمرک بکوچه های جنوب غربی شهر و بعد از بازار آهنگرها و محله عربها بکوچه مسجد سراج الملك وارد شدیم پس از چند قدم بدربخانه رسیدیم کلید را از زیر خاک درآورده وارد خانه شدیم. آقای نیدرمایر از شدت خستگی طاقت نشستن نداشت و روی زمین اطاق بر پشت دراز کشید و گفت چندین شبانه روز است که خواب راحت نکرده و هر لحظه بیم افتادن بچنگ دشمن را داشته ام. ساعت ۹ صبح روز دوشنبه دوم مرداد ۱۲۹۵ طبق برنامه روزانه از منزل بدرآمدم و بادرشکه بسفارت رفتم. بیان مشروح مذاکرات باعث تطویل کلام و از حوصله ماهنامه خارج است از آنرو سعی میکنم نکات حساس این واقعه تاریخی را بنویسم تفصیل مذاکرات و اتفاقات روزانه در فصل علیحده ضمن ترجمه کتاب آقای نیدرمایر خواهند شد که انشاءالله بعد چاپ و منتشر میشود برای اینکه آقای نیدرمایر در موقع حرکت از تهران لباس دیگری بپوشد از لباس و عمامه خراسانی در تن نشانی نداشته باشد لباسی جدید بشکل تجار بازار یعنی کلاه و لباده و سدره و شلوار سیاه و گیوه ملکی برای او خریدم و بمنزل رفتم وقتی قفل درب را باز کردم و بخانه داخل شدم با وجود اینکه یکی دوساعت از ظهر میگذشت هنوز در خواب بود. بعد از تهیه غذایی مختصر ساعت پنج بعد از ظهر از خواب بیدار شد و اظهار داشت چون از تاریخ حرکت از کابل یادداشتهای روزانه خود را نوشته ام به تهیه آنها مشغول خواهم شد من او را تنها گذاشتم و برای خرید مواد خوراکی و غیره از خانه خارج شدم.

روز سه شنبه سوم مرداد ۱۲۹۵ صبح ساعت ۹ که سفارت رفتم مسیوزمرگفت طبق اطلاع رسیده عثمانیان شهر کرمانشاهان را گرفته اند و سوی همدان پیش میآیند. البته این خبر برای نیدرمایر فوق العاده قابل توجه بود زیرا او را بمقصد نزدیکتر میکرد ولی من از ترس اینکه بیشتر تحت بازرسی قرار خواهم گرفت و نیز رفقا و دوستان هم پیوسته برای گرفتن خبر های جدید بمن مراجعه میکردند و با وجود میهمان آلمانی نمی توانستم کسی را در منزل بپذیرم بسیار نگران بودم و با آقای (زمن) پیشنهاد کردم چند روزی تا موعده حرکت آقای نیدرمایر از خانه بیرون نمی آیم پس از شنیدن دلائل من این نظر را پسندید و پذیرفت من بخانه آمدم و جریان مذاکرات را به نیدرمایر گفتم. وی اظهار داشت هر چه زودتر وسیله حرکت او را بجهت همدان فراهم کنم بنفع او و نفع من هر دو خواهد بود قرار شد بعد از خواب که

در حضرت شاهزاده عبدالعظیم علیه السلام مانده و مراقب اسبهاست مراجعه و مخارج زندگی او را تأمین نمایم. بعد از ظهر به شاهزاده عبدالعظیم رفتم و عبدلوهاب را بنشانی اسبهای ترکمن و عربی بزحمت پیدا کردم و پس از زیارت حرم مطهر و خواندن دعا بشهر برگشتم روزهای چهارشنبه و پنجشنبه چهارم و پنجم مرداد از خانه بیرون نیامدم و بهیچ جا نرفتم. روز پنجم مرداد آخر شب شخصی خیلی آهسته درب خانه را کوبید عبدالله غلام سفارت بود گفت میوزمر کاغذی برای شما فرستاده و شفاها هم تأکید کرده است فوراً اقدام نمایند و فردا شب جواب کاغذ را بسفارت آلمان بیاورید. آقای نیدرمایر از اطاق بیرون آمده و سخت متوحش بود که در این وقت شب چه کسی بملاقات آمده است. باتفاق او باطاق آمدیم و پرده‌ها را بجایو پنجره کشیدیم و نامه را خواندیم. نوشته بود همین امشب آقای سفیر آمریکا مرا طلبید و گفت سفیر روس بمن اطلاع داده است که یک نفر افسر آلمانی به تهران آمده و در سفارت آمریکا (در قسمت توقفگاه آلمانها) پنهان شده است من بسفیر آمریکا گفتم همین الساعه من در اینجا خواهم ماند تا شما باتفاق قزاقهای مأمور سفارت عمارت را بازرسی و اطمینان حاصل کنید که کسی غیر از من و چند تن بانوی آلمانی در آنجا نیست و این خبر صحت ندارد. بنابر این شما باید بهر ترتیبی هست همین امشب خانه را تغییر دهید و از شهر خارج شوید. آقای نیدرمایر بدانتظار اظهار نظر من بود گفتم هر اسی نداشته باشید. ساعت چهار بعد از نصف شب بمجلسی دیگر نقل مکان خواهیم کرد. البته تا ساعت چهار صبح بیدار بودیم و باهم گفتگوهای مختلفی داشتیم و هر دم در انتظار خطری بودیم. من همان شبانه آقای نیدرمایر را بریام خانه بردم و راه فرار را با او نشان دادم که اگر از آمدن روسها یا مأموران خبری شد فوراً بتمانی از راه بام بگریزد از کوچه پس کوچه های نظامیه و سر چشمه خود را بشاهزاده عبدالعظیم برساند. اما اگر مرا تنها دستگیر کردند به وسیله سفارت آمریکا بعد از دو سه روز آزاد خواهم شد و بدنبال شما خواهم آمد و بوسیله عبدلوهاب شما را خواهم یافت. یادداشت‌های روزانه او را که بخط (اش ت و ن ک ر ا ف) اشتونگراف نوشته بود در میان کتابهای فارسی پنهان کردیم. تفصیل ارسال این اوراق را بعداً خواهم نوشت.

مانده دارد

۱- مسیور و دلف زمر از سال ۱۹۱۳ قبل از جنگ بین الملل اول دفتر دار و در ۱۹۱۵ (موقع مهاجرت) کفیل سفارت و در سال ۱۹۱۸ شارژ دافر سفارت امپراطوری آلمان بود و به مناسبت کارهای فوق العاده مهم که در ایران کرد تا ژنرال قسولی بطر و گرادارتقا عتقا یافت.

۲- آقای عاصم تورغودبیگ (ع ا س م ت و ر ع و د - ب ی گ) سفیر کبیر عثمانی در دربار ایران در تاریخ ۶ ربیع الثانی ۱۳۳۴ مطابق ۱۰ فوریه ۱۹۱۶ و ۲۱ بهمن ۱۲۹۴ شمسی در شکارگاه ورداوردین کرج و تهران از طرف نظامیان روس دستگیر شد و با وجود اعتراضات دولت ایران موجبات مرخصی او فراهم نگردید و از راه روسیه بسوئد اعزام شد که بمملکت عثمانی مسافرت نماید. کلنل هلر (هلر) اتا شه میلیتر سفارت امپراطوری اطریش هم که در معیت سفیر کبیر بشکار رفته بود دستگیر و به توقیفگاه افران اطریشی در روسیه اعزام شد آقای دکتر اشتمب (اش ت م ب) سوئسی که دندان ساز سلطان احمد شاه بود جزو توقیف شدگان بدوا بقزوین اعزام شد و بعد از مدت کوتاهی مرخص و بتهران مراجعت کرد.

۳- آقای میرزا یوسف خان مستحیبر (عموی نگارنده) برادر دکتر حسین خان کحالی که تحصیلات عالی مهندسی را در دارالفنون به اتمام رسانیده سالیان دراز از زمان خزانهداری مورگان شوستر در وزارت دارائی اشتغال داشته و بعدها در اداره مهندسی اداره ثبت کل مشغول خدمت بود تا بازنشسته شد زبان روسی را در دارالفنون بسیار خوب آموخته بود. مشارالیه پسر دوم حاجی اسمعیل خان میرینج معروف به صدیف بود که در تاریخ جمعه اول رجب ۱۲۹۱ قمری مطابق ۲۳ مرداد ۱۲۵۳ شمسی متولد و در تاریخ جمعه ۸ رمضان ۱۳۷۲ قمری مطابق اول خرداد ۱۳۳۲ شمسی در سن ۸۱ سالگی در گذشتند و در دوران انقلاب مشروطه در زمره آزادی خواهان بودند.